

بیماری زبان*

بیانات جناب آقای تقی زاده در مجلس سنا راجع به زبان خارجی گفتگوهائی برانگیخته است، چه در محافل و چه در مطبوعات. آقای تقی زاده آموختن انگلیسی را بکودکان « کفر و ننگ » خوانده اند و گفته اند که « از این قبیح تر در روی زمین چیزی نیست. » بی شك همه کسانی که فرهنگ و زبان فارسی را عزیز می شمارند کم و بیش با ایشان همدردی دارند. اما بدبختانه « کفر و ننگ های » دیگری هست که رواج زبان انگلیسی در قبال آنها، پریده رنگ و سبکبار و بیگناه می نماید. یکی از آن کفر و ننگ ها علتی است که موجب ایجاد چنین وضعی گردیده. فی المثل، اگر از پشه مالاریا در رنجیم، شرط عقل آن نیست که به کشتن دانه دانه آن پردازیم؛ باید در خشکانیدن مرداب کوشید که پشه پرور است. تا زمانی که علل شیوع انگلیسی و ضعف زبان فارسی از بین نرفته، هیچ کس قادر نخواهد بود که بدفع معلول پردازد؛ وزارت فرهنگ که هیچ، وزارت جنگ هم توانائی چنین نبردی را ندارد. چرا مردم فرزندان خود را با موختن انگلیسی وامی دارند؟ برای آنکه عقیده و امید از زبان خود بر گرفته اند. چرا دیگر بزبان خود عقیده ندارند؟ برای آنکه نه نفع مادی ای در آن می بینند و نه اجر معنوی ای؛ خاصه آنکه بسیاری از پدر و مادر های امروز اصلا به اجر معنوی اعتقاد ندارند. اگر جوان بیست و چند ساله ای بخواستگاری دختری رود، هیچگاه از او نخواهند پرسید که فارسی را درست می نویسد یا نه، چهارمقاله نظامی عروسی را چگونه می خواند و از شاهنامه چه میداند. لیکن بدون شك از او خواهند پرسید که در آمد او چند است، خانه شخصی دارد یا نه، و اگر با آنها بگویید که انگلیسی دست و پا شکسته ای می داند؛ پدر و مادر و دختر، هر سه لبخند رضایتی بر لب خواهند آورد.

* در ماه گذشته جناب تقی زاده در مجلس سنا در موضوع تدریس زبان انگلیسی در کودکستانها و دبستانها، و عدم توجه بزبان فارسی، مطالبی با کمال علاقه و دلسوزی فرمودند که هنوز هم درجراید و محافل ادبی مورد بحث است. این مقاله در این موضوع است. **مجله یغما**

تا آنجا که من می‌دانم، درین مواد هیچ يك از مسابقه‌هائی که برای استخدام دولتی و ملی صورت می‌گیرد، املاء و انشاء فارسی نیست. اما هر کس در یکی از بنگاهها داوطلب شغلی شود، پس از پرسیدن هویت و درجه تحصیلی او، بی‌درنگ از او خواهند پرسید انگلیسی میدانید؟ ماشین نویسی لاتین می‌دانید؟ حتی برای فرزندگی درمغازه و پیشخدمتی در مهمانخانه، دانستن زبان خارجی شرط ضروری شده‌است. نمونه‌های بسیاری می‌توان برشمرد که يك ماشین‌نویس انگلیسی در کشور ما، سه برابر يك دبیر ادبیات فارسی حقوق می‌گیرد، اجباری بدرقمتن به‌نواحی دور دست و بدآب و هوا هم ندارد.

گذشته از جنبه مادی قضیه، باید بتلخی اعتراف کرد که کار جامعه امروز ما، لااقل در تهران، بجائی کشیده است که هر چه خارجی است چشم او را خیره می‌کند: زبان خارجی، دوست خارجی، شیوه زندگی خارجی، اشیاء و غذاهای خارجی... برای فرار از دید و بازدید نوروز از شهر خویش بیرون میرود، لیکن فریضای برای خود می‌داند که عید ژانویه را جشن بگیرد، احیاناً شمع بیفروزد و کاج بیاورد. و چون زبان وسیله ارتباط با مظاهر تمدن فرنگی است، می‌کوشد که درسن پنجاه و شصت سالگی بیاد گرفتن آن پردازد، یا لااقل فرزند خویش را بآموختن آن وادارد تا چون خود او «دست و پا شکسته» بار نیاید.

از نام مغازه‌ها و بنگاهها و دختر بچه‌ها حرفی نزنیم که داستان دلخراشی دارد. این يك مثال كوچك از واقعیت تلخی حکایت می‌کند: دكانهای تهران پر است از اجناس خارجی و عجیب اینست که هر کس اندك استطاعتی داشته باشد ترجیح می‌دهد که محصول خارجی بخرد، ولو نظیر آن در خود ایران درست شده باشد؛ بهمین دلیل سرکه و خردل و مربائی را هم که در داخل مملکت تهیه می‌کنند، باید روی شیشه‌اش را بانگلیسی بنویسند تا خریداری بیابد. چرا؟ زیرا تهران بیگانه پرور است و درسرایای خود نشان می‌دهد که روز بروز از هر چه ملی و اصیل است بیزارتر می‌شود. مردم از گذشته خود ریشه کن شده‌اند، از تحول طبیعی و سالم زمانه بی‌نصیب مانده‌اند و خواه و ناخواه به‌ظواهر تمدن مغرب زمین پناه می‌برند. بدبختانه

نه تنها مرجعی نیست که آنان را در این سرگردانی یا در این طی طریق راهنمایی کند بلکه تنها راهی که گشوده مانده راه انحطاط است. به همین سبب آشفتگی ایجاد گردیده و اعتدال و هنجار از میان برخاسته، قیود اخلاقی سست گردیده و تقلب و ناراستی در همه شئون زندگی رواج یافته و نزدیک است که بصورت عادت و سنتی درآید. امروز کمتر جنس ایرانی‌ای را میتوان خرید که تقلب پذیر بوده و از تقلب مصون مانده باشد. کمتر مشکل زندگی است که صاف و راست گشوده شود، کمتر کاری است که نجیبانه انجام پذیر گردد.

برگردیم بر سر زبان. جناب آقای تقی زاده در مصاحبه‌ای با مخبر «اطلاعات»^۱ از رادیو و تئاتر نام برده بودند. نمی‌دانم توجه فرموده‌اند یا نه که از چند سال پیش رادیوی تهران شیوه حرف زدن را از برنامه فارسی رادیوی لندن اقتباس کرده و بتازگی دامنه ابتکار خود را وسعت داده و از سخن گفتن فیلم‌های ایتالیائی که بفارسی برگردانده شده‌اند، تقلید می‌کند. هر کسی را موهبت آن نیست که مرتب به رادیوی تهران گوش دهد، ولی اگر گاهی بر حسب اتفاق او را چنین موهبتی دست داده، شاید حتی یکبار شعر سعدی و حافظ را از زبان گویندگان و خوانندگان آن نشنیده است، بی آنکه غلط فاحشی در آن باشد. از کودک و جوان چه توقع میتوان داشت، و حال آنکه دستگاه تبلیغاتی کشوری تا بدین حد بزبان خود بی‌اعتناست یا از بکار بردن آن عاجز دارد؟

آقای تقی زاده بهتر از ما می‌دانند که در زبانهای بزرگ دنیا، دیگر روان و رسا نوشتن از بدیهیات شده است؛ هر روزنامه نویس، هر پاورقی نویس، حتی یک خبرنگار ورزشی، در آنچه می‌نویسد و چاپ می‌کند، صغری و کبری و نتیجه‌ای در نظر دارد و بندرت جملاتش از نظر دستور معیوب است. ریاضی دان یا طبیب بهانه نمی‌آورد که چون فن او ادبیات نیست، پس باید او را از درست و رسا نوشتن معذور داشت. اما در زبان ما، حتی در بعضی از کتابهای ادبی و دانشگاهی وضع جز این است. تقصیر انحطاط و تزلزل زبان فارسی بر گردن کودکان بیگناه یا پدر و مادرهای

بیخبر نیست، بلکه بر کردن نخبگان و دانشمندانی است که با درانجام وظیفه خود کوتاه آمده‌اند و یا خاموش نشسته‌اند و ناظر فروریختن پایه های معنوی و اخلاقی قومی هستند که زبان یکی از آنهاست.

در کشوری که اساس تمدن و فرهنگ متزلزل نیست، هیچگاه آموختن زبان خارجی ایجاد خللی نمی‌کند، بلکه بر غنای معارف ملی می‌افزاید. فراوانند جوانان هجده و نوزده ساله هائندی و سویسی که دویا سه زبان خارجی یاد گرفته‌اند و هنوز ملت آنها احساس خطری نکرده‌است. اما اگر در جامعه‌ای همه چیز بصورت «سورتک» (کاریکاتور) در آمد و بنیان اصول ارزان گردید، سرچشمه اصالت و ابتکار و نیروی معنوی اندک اندک کاستی می‌گیرد و طبعاً زبان نیز پایداری نمی‌تواند کرد. «چراهای» فراوانی هست که بحث درباره آنها موجب ملال و صداع می‌شود.

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر
محمدعلی اسلامی ندوشن

رحمت موسوی

خاکیان راه... فریاد

از جمع عافیت طلبان پاکشیده‌ایم
ما را نصیب نیست از این خاکیان راه
خود را چو باد بر سر دریا کشیده‌ایم
آسایش دو روزه ما پایدار نیست!
امروز رنج و محنت فردا کشیده‌ایم
ما را بداغ صحبت یاران چه حاجت است
تا همچو لاله، خیمه بصحرای کشیده‌ایم
غم گشت محرم دل محزون بکام خوش
این نقش زشت بین که چه زیبا کشیده‌ایم
ما را بسوی مرگ بجرم غم حبیب
تنها کشانده‌اند که تنها کشیده‌ایم
تا چون غبار سینه بهر جا کشیده‌ایم
خود را چو مه بعالم بالا کشیده‌ایم
از همت بلند بود «رحمتا» اگر